**اَحَدِيَّت - مرتبه تجلي الهي بذاته لِذاتِه - مرتبهء ذات الهي بدون اعتبار اَسماء و صفات درباره ء او زيرا اَسماء و صفات حق در اين مرتبه عين ذات حقّند و اين مقام وحدت صرفه است برخلاف مرتبه واحديت ( بذيل كلمهء واحديت مراجعه شود ) .**

**در عرف صوفيّه مذكور است كه غيب هويّت**

**در مرتبه احديّت جميع اسماء از ساحت قدسش دور و بی‌اسم**

**و صفت مشهور است زيرا اسماء حقّ مراياء صفاتست**

**و صفات حقّ در مرتبه احديّه عين ذات حقّند بدون**

**شائبه تفاوت و امتياز بقسمی كه سلطان عرصه علم و حكمت**

**و پادشاه كشور ولايت حضرت علی ابن ابی طالب عليه**

**التحيّة و الثناء ميفرمايد "كمال التوحيد نفی الصفات**

**عنه" بلی اسماء و صفات ذاتيّه ثبوتيّه از ذات حقّ**

**در هيچ رتبه سلب نگردد ولكن در آن مقام اسماء**

**و صفات از يكديگر منفصل نه و هم از آن ذات بی‌جهت**

**ممتاز نيستند و حقائق شئونات الهيّه بعضی از بعضی و از آن**

**ذات غير متعيّن ممتاز و تفصيل نگرديده نه علماً و نه عيناً**

**مثلاً ما بين اسم عليم از بصير و سميع و اسماء ديگر و اين**

**صفات ذاتيّه از ذات و حقائق و اعيانی كه قابل و منفعلند**

**از اين اسماء و صفات فرقی آشكار نگشته بلكه اعيان**

**و حقائق و ماهيّات اشياء در اين رتبه عزّ احديّه شئوناتی**

**هستند مر ذات را بدون شائبه غيريّت از كمال وحدت**

**و فنا و ذات احديّت را در اين رتبه اكبر كه ميفرمايد**

**"كان اللّه و لم يكن معه من شئ" بكنز المخفی و غيب**

**الهويّة و صرف الاحديّة و ذات بحت و لا تعيين**

**صرف و غيب الغيوب و غيب الاوّل و مجهول المطلق**

**و مجهول النعت و منقطع الوجدانی و سائر اسماء ديگر**

**تعبير نموده‌اند. (ص ٧ - مکاتيب ج ٢ )**

**"واحِدِيَّت - در اصطلاح عُرَفاء «واحديّت» مرتبه ذات الهي است به اعتبار تسميه او به اسماء و اتّصافش به صفات. يعني واحديّت مرتبه تجلي ذات الهي است به حسب اسماء و صفات، بر خلافِ مرتبه «اَحديّت» كه وحدت صرفه است (به ذيل اَحديّت مراجعه شود) و يا به قولي «واحديّت مقام ظهور كثرت است و آنرا مرتبه اعيان ثابته دانسته اند يعني اعيان ثابته و ماهيّات و حقائق اشياء كه كل در مرتبه احديت عين ذات حق مي باشند در مرتبه احديت بواسطه تجلي ذات احديت وجود علمي پيدا كرده اند (به فيض اقدس نيز مراجع شود ) اقتباس از قاموس ايقان"**

**قسمت اوّل الوهيّت**

**خدا را منزّه ميدانيم.**

**خدائى که اهل بهاء بدو قائلند و بر حسب اعتقاد آنان پيروان اديان ديگر نيز، اگر متمسّک به حقائق اديان خود باشند، بايد به چنين" خدائى بگروند، و اگر کسانى جز اين گويند و خدا را جز بدين صورت بستايند از صراط مستقيم انحراف جسته و به راه خطا رفته‌اند. خدائى است که لم يزل و لايزال در علوّ خود باقى است و به عالمى که مخلوق او، و به همين سبب غير از خود اوست، نازل و هابط نمى‌شود و چون نزول و هبوط در شأن او نباشد، رجوع و صعود نيز دور از او و نه در خور اوست. در شيئى که جز خود اوست حلول نمى‌کند، نمى‌توان در ميان او و خلق او نسبتى برقرار داشت، نمى‌توان او را به خلق خود با رابطه‌اى اتّصال بخشيد، نمى‌توان از دورى يا نزديکى او به آفريدگان خويش، جز به نحو مجازى، سخن به ميان آورد. نمى‌توان از خلق او به سوى او جهتى اختيار کرد و در اين جهت بدو روى آورد و يا اشارت و دلالتى را به حضرت او راهبر شمرد. مقرّ او را بايد مقدّس از زمان و مکان دانست و شايد به همين سبب آنجا که مراد ما او باشد لفظ مقرّ، يا هرگونه تعبير ديگرى را نيز نبايد به کار برد. وليکن چه بايد کرد که آدمى را از سخن گفتن چاره نيست، و از همين رو، براى مراعات حال خلق، در کلام اولياى حقّ الفاظى از قبيل "مقرّ قدس" يا "مقعد صدق" و نظاير آنها در شأن خدا آورده‌اند. کينونت خدا همواره ناپيداست و در خود او پنهان است. او‌را به‌چيزى مانندکردن يا چيزى را از سنخ او دانستن روا نيست.**

**اينها همه از آنروست که ناگزير او را بايد واجب و بسيط و واحد و مطلق و مجرّد بدانيم، والاّ در بين او و اشياء ديگر که همگى ممکن و مرکّب و کثير و اضافى و مادّى است تفاوتى نمى‌ماند تا محتاج قبول او يا معتقد به وجود او باشيم. پس خدا را بايد از هرگونه اجزائى که در او به هم پيوسته و با هم آميخته باشند برى دانست تا بتوان وى را بسيط ناميد. هرگونه تعدّد و تکثّرى را بايد در باره او ناروا شمرد تا بتوان وى را واحد شناخت. هرگونه نسبتى را با هر چيزى بايد از او سلب کرد تا بتوان وى را مطلق خواند. اگر نه چنين کنيم، خدا را از خدائى ساقط مى‌کنيم و آنچه را‌که به‌نام خدا مى‌شناسيم با غير او مشتبه و مختلط مى‌سازيم.**

**خدا را به چنين صورتى پذيرفتن و او را مبرّا از صعود و نزول و هبوط و حلول و قرب و بعد و نسبت و جهت و اشاره و زمان و مکان دانستن، مبدأ عقايد اهل بهاست، و در اصطلاح آنان به "علوّ ارتفاع" و "سموّ امتناع" و "مليک رفعت" و "مکمن قدس" و "مقرّ استقلال" و "مقعد جلال" و امثال آنها تعبير شده‌است. و سراسر آثار جمال ابهى سرشار از بيان اين مطلب به اقسام عناوين و انواع تعابير است و چندان در آثار مبارکه اين امر بديع تکرار شده و در باره آن تأکيد رفته‌است که بايد گفت که توجّه به اين حقيقت به منزله اصل اصيل اعتقاد به امر بهائى است و هيچ تکليفى براى اهل بهاء مهمّتر از فهم اين نکته دقيقه نيست و پذيرفتن آن به دل و جان و از صميم وجدان شرط اوّل اجابت دعوت حضرت بهاء‌الله است.**

**اينک چند آيه از آثار قلم اعلی را در اين باره مذکور مى‌داريم تا نمونه‌اى از صدها آيات ديگر باشد. و آرزومنديم که خوانندگان اهتمام کنند و همه اين آيات را در متون صور و الواح و با حفظ ارتباط آنها به سوابق و لواحق کلام، بخوانند، تا معانى دقيقه را تا آنجا که در حدود طاقت بشر باشد به تمام و کمال دريابند.**

**قوله تعالی:**

**"غيب هويّه و ذات احديّه مقدّس از ظهور و بروز و صعود و نزول و دخول و خروج بوده." (کتاب ايقان، ص ٧٣) (١)**

**و قوله تعالی:**

**"ميان او و ممکنات نسبت و ربط و فصل و وصل و يا قرب و بعد و جهت و اشاره بهيچوجه ممکن نه، زيرا که جميع من فى‌السّموات و الارض به کلمه امر او موجود شدند و به اراده او که نفس مشيّت است از عدم و نيستى بحت بات به عرصه شهود و هستى قدم گذاشتند" (کتاب ايقان، ص ٧٣ \_ ٧٤)**

**و قوله تعالی:**

**"لم يکن بينه و بين خلقه لا من نسبةٍ و لا من ربط و لا من جهة و اشارة و دلالة" (لوح سلمان. ص ١٤٤ مجموعه الواح مصر) مفاد آيه کريمه به فارسى چنين است: در ميان او و خلق او نه نسبتى است. نه جهتى، نه اشاره‌اى. نه دلالتى.**

**و قوله تعالی:**

**"حقّ فرداً واحداً در مقرّ خود که مقدّس از زمان و مکان و ذکر و بيان و اشاره و وصف و تعريف و علوّ و دنوّ بوده مستقرّ. و لايعلم ذلک الاّ هو و من عنده علم الکتاب. لا اله الاّ هو العزيز الوهّاب" (کتاب مبين، ص ٧٦، از يکى از الواح مبارکه که قلم اعلی آن را در لوح سلطان ايران تجديد ذکر نموده‌است).**

**و قوله تعالی:**

**"متوحدّاً منفرداً بر مقرّ خود که مقدّس از مکان و زمان و ذکر و اشاره و دلالة و وصف و علوّ و دنوّ بوده مستقرّ، و لا يعلم ذلک الاّ کلّ ذى فطن بصير" (مائده آسمانى، ج ٧، ص ٨).**

**و قوله تعالی:**

**"لم يزل به علوّ تقديس و تنزيه در مکمن ذات مقدّس خود بوده و لايزال به سموّ تمنيع و ترفيع در مخزن کينونت خود خواهد بود" (مجموعه الواح چاپ مصر، ص ٣١٠).**

**و قوله تعالی:**

**"مبادا در اين بيانات رائحه حلول و يا تنزّلات عوالم حقّ در مراتب خلق رود و بر آن جناب شبهه شود، زيرا که حقّ بذاته مقدّس است از صعود و نزول، و از دخول و خروج". (هفت وادى، آثار قلم اعلی، ج ٣ ، ص ١١٤).**

**و قوله تعالی:**

**"فاعلم بانّ‌الله تبارک و تعالی لن يظهر بکينونته و لا بذاتيّته. لم يزل کان مکنوناً فى قدم ذاته و مخزوناً فى سرمديّة کينونته". (جواهر الاسرار، آثار قلم اعلی، ج ٣، ص ٤٠) مفاد آيات کريمه به زبان فارسى چنين است: بدان که خداى تبارک و تعالی هرگز به کينونت و ذاتيّت خود ظهور نخواهد يافت و از آغازى که براى آن آغازى نيست در قدم ذات خود و سرمديّت کينونت خود پوشيده و پنهان بوده‌است.**

**و قوله تعالی:**

**"حقّ جلّ و عزّ را به احدى نسبت و ربط و مشابهت و مشاکلت نه" (از لوح سراج منقول در مائده آسمانى، ج ٢، ص ٧)**

**و قوله تعالی:**

**"منزّه است ذات مقدّس او از هر جوهر مجردّى" (از صفحه ٦٣٤ مجموعه خطّى منقول از نسخه ماشين شده مجموعه مستخرجات آيات راجع به الوهيّت، تدوين لجنه تجزيه و استخراج آيات، ص ٢٧) (٢).**

**و قوله تعالی:**

**"لم تزل يا الهى کنت فى علوّ القدرة و القوّة و الجلال، و لا تزال تکوننّ فى سموّ الرّفعة و العزّة و الاجلال" (از صفحه ٢٠٦ مجموعه خطّى شماره ١٨ منقول از صفحه ٩٢ نسخه ماشينى مجموعه مستخرجات آيات راجع به الوهيّت. تدوين لجنه تجزيه و استخراج آيات). مفاد آيات بيّنات به فارسى چنين است: اى خداى من، از آغاز بى آغاز در علوّ قدرت و قوّت و جلال بوده‌اى و تا پايان بى‌پايان در سموّ رفعت و عزّت و جلال خواهى بود.**

**و قوله تعالی:**

**"لم يزل حقّ جلّ ذکره مقدّس از ظهور و بروز بوده و خواهد بود، غيب لايعرف و مستور لايدرک و باطن لا يظهر و کنز لايبرز و سرّ لايشهد" (صفحه ٢١٦٩ ٦٠٦ از سواد عکسى مجموعه موجوده در محفظه آثار، نقل از صفحه ٩٤ نسخه ماشين شده مجموعه مستجرجات آيات در باره الوهيّت، تدوين لجنه تجزيه و استخراج آيات). مفاد قسمت اخير بيان مبارک به فارسى چنين است: پنهانى است که شناخته نمى‌شود، پوشيده‌اى است که به ادراک نمى‌گنجد. باطنى است که به ظهور نمى‌رسد. گنجى است که پيدا نمى‌آيد، رازى است که آشکار نمى‌گردد.**

**و قوله تعالی:**

**"تعالی تعالی من ان ينحلّ بشىء او يحدّ بحدّ او يقترن بما فى الابداع. لم يزل کان مقدّساً عن دونه و منزّهاً عمّا سويه" (لوح بسيط الحقيقه، مجموعه اقتدارات، ص ٢٠٨). مفاد آيات کريمه به فارسى چنين است: فراتر از آن است که در چيزى انحلال يابد يا به حدّى محدود گردد، يا بدانچه در سراسر آفرينش است نزديکى جويد. از آغازى که آن را آغازى نيست، از دون خود مقدّس و از ماسواى خود منزّه بوده‌است.**

**اگر چه در اين تأليف بنا را بر آن گذاشته‌ايم که اغلب شواهد را در اکثر موارد از آثار جمال ابهى نقل کنيم و در تبيين آنها از آثار حضرت عبدالبهاء مستفيد شويم لکن بى‌مناسبت نيست که در اين مقام تنها به ذکر يک نمونه از آيات حضرت باب اعظم در تأييد اين مقصود مبادرت ورزيم.**

**قوله تعالی:**

**"ساذج کلام و جوهر مرام آنکه شبهه‌اى نبوده و نيست که خداوند لم يزل به استقلال و استجلال ذات مقدّس خود بوده و لايزال به استرفاع‌استمناع‌کنه‌مقدّس‌خود‌خواهد‌بود"‌(دلائل‌سبعه.‌از آثار‌مبارکه ربّ‌اعلی، منقول در رساله ايّام تسعه ص ٤١ \_٤٢).**

**و هرکه خواهد نظاير اين آيات بيّنات را تقريباً در جميع کتب و رسائل و توقيعات ربّ اعلی تواند يافت.**

**از اقوال مبارکه حضرت عبدالبهاء در تبيين و تشريح آيات نازله از قلم اعلی به ذکر دو نمونه در اين باب اکتفاء مى‌شود.**

**از جمله:**

**"حقيقت ربوبيّت را تنزّل در مقامات و مراتب عين نقص و منافى کمال و ممتنع و محال. همواره در علوّ تقديس و تنزيه بوده و هست" (مفاوضات عبدالبهاء فقره "کز" ص ٨٦. چاپ لندن)**

**و از جمله:**

**"حقيقت الوهيّت در نهايت تنزيه و تقديس است. از براى حقيقت الوهيّت نزول و صعودى نيست. تنزّل حقّ در عالم خلق مستحيل است. چرا که ... مناسبتى در بين غناى مطلق و فقر بحت و قديم و حادث و قدرت محض و عجز صرف نيست" (خطابات عبدالبهاء، ج ١، ص ٩٠ \_ ٩١).**

**و اين استدلال که مبيّن آيات الهيه فرموده مستفاد از خود آيات بوده‌است. و در توضيح مطلبى آمده که به اجمال در آثار مظهر ظهور در موارد بسيار بدان التفات رفته‌است. مفاد اين استدلال اينست که خدا قديم و عالم حادث است. خدا خالق و عالم مخلوق است. خدا قدرت محض و عالم عجز صرف است. يعنى در بين خدا و جهان غايت مباينت وجود دارد. پس يکى از اين دو يعنى آنکه در حيّز حدوث و فقر و عجز واقع است، و ناچار همه نقائص را که ناشى از مخلوق بودن اوست داراست، چگونه مى‌تواند به ديگرى راه جويد، يا با او پيوستگى يابد، يا بدو نزديک شود؟ در نتيجه بايد گفت که اگر در آثار انبياء و حکماء و عرفاء از نزديک شدن به خدا و راه جستن بدو و روى آوردن به سوى او سخن رفته‌است بايد به معانى حقيقى آنها توجّه داشت و چگونگى اين قرب و بعد را دريافت. در همين تأليف به جاى خود از اين معنى بر طبق تعاليم قلم اعلی سخن به ميان خواهد آمد.**

**صفات و اسماء را از خدا سلب ميکنيم.**

**ما بر آنيم که صفاتى به خدا نمى توان نسبت داد، او را به اسمائى نمى‌توان ناميد. نعوتى را در شأن او نمى‌توان دانست و با ذکر اين صفات و اسماء و نعوت خدا را نمى‌توان ستود.**

**قوله تعالی:**

**"اشهد انّک کنت مقدّساً عن الصّفات و منزّهاً عن الاسماء لا اله الاّ انت العلىّ الاعلی" (صلوة کبير، ادعيه محبوب، ص ٧٦) مفاد بيان مبارک به فارسى چنين است: شهادت مى‌دهم به اينکه تو از صفات مقدّسى و از اسماء منزّهى و جز تو خدائى نيست.**

**و قوله تعالی:**

**"ثبت بالبرهان انّه لايوصف بالاوصاف" (مجموعه اقتدارات، ص ٦٢ \_ ٦٣) مفاد آيه کريمه به فارسى چنين است: به برهان ثابت شد که خدا را به اوصافى نمى‌توان وصف کرد.**

**و قوله تعالی:**

**"لا يوصف به وصف در نيايد" (از لوح امين، صفحات ١٣٣ \_ ١٣٤ مجموعه شماره ٤ لجنه استنساخ آيات، نقل از ص ٧٧ نسخه ماشين شده آيات مستخرجه در باره الوهيّت، تدوين لجنه استخراج آيات)**

**و قوله تعالی:**

**"اَيْنَ مقامُ الاسماء و المحضر الّذى خجل التّسبيح من ان ينسب الی ساحته و يستحيى التّنزيه ان يقع فى مقام اشارته. تعالی تعالی عمّا ذکره الذّاکرون و وصفه الواصفون" (صفحات ٢٣٤ \_ ٢٣٥ کتاب شماره يک لجنه استنساخ آيات به نقل از ص ٦٩ نسخه ماشين شده مجموعه آيات راجع به الوهيّت، تدوين لجنه استخراج آيات). مفاد آيات کريمه به فارسى چنين است: اسماء کجا مى‌تواند به محضرى فرا رسد که تسبيح شرم دارد از اينکه به ساحت او منسوب گردد و تنزيه حيا مى‌کند از اينکه در مقام اشارت به سوى او واقع شود. فراتر از آن است که بتوان به ذکر او يا به وصف او پرداخت.**

**مرکز ميثاق در تبيين همين آيات فرموده‌است:**

**"حقيقة الذّات القديمة من حيث هى هى مقدّسة عن کلّ نعت و ثناء و منزّهة عن کلّ مدح و بيان و وصف و تبيان" (از يکى از الواح حضرت عبدالبهاء که قسمتى از آن اختصاص به تنزيه ذات حقّ دارد. اين جمله را در ضمن تمام آن شرح وافى در صفحات ١٣٣ \_ ١٣٦ مکاتيب عبدالبهاء، جلد اوّل مى‌توان يافت).**

**و در جاى ديگر:**

**"فليس له عنوان علی الاطلاق و لا نعت عند اهل الاشراق" خلاصه بيان مبارک به فارسى چنين است: اهل اشراق بر آنند که مطلقاً هيچگونه عنوانى و صفتى براى خدا وجود ندارد.**

**و در جاى ديگر:**

**"حقّ منقطع وجدانى است که به هيچ تعبير نيايد، چه که مقدّس از جميع اوصاف و نعوت است، نه نامى نه نشانى". (مکاتيب عبدالبهاء، ج ٢، ص ١٤٠ \_ ١٤١)**

**چرا نمى‌توان صفاتى به خدا نسبت داد؟ زيرا که هر صفتى حاکى از معنى مختصّ و محدود و معيّنى است و اتّصاف خدا به هريک از اين صفات مستلزم اينست که حقيقت او محدود به حدود همان معنى مخصوص باشد و از اين راه تناهى در ذات او لازم آيد. و چون اين صفات متعدّد است و خدا به هريک از آنها از لحاظى و جنبه‌اى اتّصاف مى‌جويد. از اينجا لازم مى‌آيد که خدا منقسم به لحاظها و نسبت‌ها و جنبه‌هاى مختلف باشد. و بدين ترتيب کثرت بدو راه يابد، و ديگر نتوان او را به احديّت شناخت، يا اجزاء براى او پديد آيد و احتياج او به اجزاء مانع از اين شود که او را بتوان غنىّ مطلق دانست. حضرت عبدالبهاء در لزوم سلب انقسام از خدا چنين مى‌فرمايد:**

**"آن حقيقت ربانيّه تقسيم قبول ننمايد. زيرا تقسيم و تعدّد از خصائص خلق است که ممکن الوجود است. نه از عوارض طارئه بر واجب‌الوجود". (مفاوضات عبدالبهاء فقره "کز" ص ٨٦)**

**اندکى توجّه معلوم مى‌دارد که صفاتى که به خدا نسبت مى‌دهيم و او را به مناسبت اين صفات به اسمائى مى‌ناميم همگى به يک معنى است، و آن معنى اينست که او را صفاتى نيست. يا به تعبير ديگر صفات او عين ذات اوست، اگر جز اين گفته شود، به اصطلاح حکماء که در آثار حضرت عبدالبهاء تأييد شده‌است، تعدّد قدماء لازم مى‌آيد. يعنى ناچار همه صفاتى را که جز ذات خدا پنداشته و بوى منسوب داشته‌ايم بايد مانند ذات خدا قديم بانگاريم و به همين سبب گرفتار شرک شويم. بر طبق تبيين حضرت عبدالبهاء:**

**"اسماء و صفات ذات الهيّه عين ذات است و ذات منزّه از ادراکات. و اگر عين ذات نبود تعدّد قدماء لازم آيد و مابه الامتياز بين ذات و صفات نيز متحقّق و قديم لازم آيد. لهذا تسلسل قدماء نامتناهى گردد و اين واضح البطلان است". (مفاوضات عبدالبهاء فقره "لز" ص ١١٢).**

**براى اينکه به تفصيل بيشترى در اين باب بتوان دست يافت بايد به سائر آثار آن حضرت رجوع کرد. (از جمله به تفسير حديث "کنت کنزاً مخفياً ..." مکاتيب عبدالبهاء ج ٢، ص ٦، به بعد).**

**پس براى حفظ توحيد بايد قائل به وحدت صفات خدا باشيم و صفات او را عين ذات بگيريم. و اين بدان معنى خواهد بود که هرچيزى را که غير ذات خدا باشد از او سلب کنيم. حتّى اگر صفات ثبوتيّه نيز براى خدا مذکور داريم بايد به معنى سلب صفاتى از ذات او باشد. و اين همان صفاتى است که در خلق خدا مى‌بينيم و آنها را دليل بر نقص عالم خلق نسبت به عالم حقّ مى‌شماريم. مثلاّ اگر خداى را دانا يا توانا بناميم بدين معنى باشد که از ذات او بايد صفاتى مانند ناتوانى و نادانى را سلب کرد. نه اينکه دانائى و توانائى را به معنى ايجابى مانند امورى که مى‌توان به خود گرفت و در خود داشت به وى منسوب ساخت. و از اين راه يگانگى را از او دور گردانيد.**

**قوله تعالی:**

**"لم يزل از صفات خلق غنى بوده و خواهد بود". (هفت وادى، آثار قلم اعلی، ج ٣، ص ١١٣).**

**و بر طبق تبيين حضرت عبدالبهاء:**

**"ما از براى حقيقت الوهيّت اسماء و صفاتى بيان کنيم و به بصر و سمع و قدرت و حيات و علم ستايش نمائيم. اثبات اين اسماء و صفات نه به جهت اثبات کمالات حقّ است، بلکه به جهت نفى نقائص است. چون در عالم امکان نظر کنيم مشاهده نمائيم که جهل نقص است و علم کمال. لهذا گوئيم که ذات مقدّس الهيّه عليم است. و عجز نقص است و قدرت کمال. گوئيم که ذات مقدّس الهيّه قادر است. نه اين است که علم و بصر و سمع و قدرت و حيات او را کما هى ادراک توانيم. زيرا آن فوق ادراک ماست". (مفاوضات عبدالبهاء، فقره "لز" ص ١١٢).**

**وانگهى، چون اسماء و صفات را بايد مخلوق خدا و ناشى از امر او بدانيم. نمى‌توانيم مناسب شأن او بشماريم. بدين بيان، که چون ذات خدا است که خالق است و خالق يکى بيشتر نيست، اگر اسماء و صفات خدا غير از ذات او باشد، ناچار مخلوق اوست و آنچه مخلوق است چگونه مى‌تواند در شأن خالق باشد. يا بر وى حمل شود. يا با او همراه گردد؟ پس جز اينکه صفات را از آفريدگار دور سازيم و در حدّ خلق نگاه داريم چاره‌اى نيست.**

**قوله تعالی:**

**"کلّ الاسماء يبعث بقوله و کلّ الصّفات يظهر بامره ان انتم تعلمون". (صفحات ٩٨ \_ ٩٩ به نقل از مجموعه مستخرجات آيات در باره الوهيّت. تدوين لجنه تجزيه و استخراج آيات) مفادّ آيه کريمه به زبان فارسى چنين است: همه اسماء به قول او مبعوث مى‌شود و همه صفات به امر او ظاهر مى‌گردد، اگر شما بدانيد.**

**و قوله تعالی:**

**"حمد محبوبى را لايق و سزاست که لم يزل مقدّس از وصف ممکنات بوده و لايزال متعالی از نعت موجودات خواهد بود. چه نعت و وصف جميع من فى الارضين و السّموات به امر او مخلوق و منجعلند و ما خلق بامره کيف يليق لجنابه و يرتقى الی حضرته؟ دون او لايق او نه و ماسواى او قابل او نه ..." (ص ١٩ مجموعه خطّى استانبول به نقل از مجموعه مستخرجات آيات در باره الوهيّت، تدوين لجنه تجزيه و استخراج آيات).**

**و قوله تعالی:**

**"لم ادر يا الهى باىّ ذکر اذکرک و باىّ وصف اصفک و باىّ ثناء اثنيک. لو اصفک بالاسماء ارى انّ ملکوتها خلق بحرکة اصبعک و ترتعد فرائصه من خشيّتک و لو اثنيک بالصّفات اشاهد انّها خلقک و فى قبضتک و لا ينبغى لمظاهرها ان تقوم تلقاء باب مدين ظهورک، و کيف المقام الّذى فيه استويت علی عرش عظمتک و عزّتّک يا مالک الاسماء و فاطر السّماء. کلّ ما تزيّن بقميص الالفاظ انّه خلق فى مملکتک و ذوّت بارادتک و لا ينبغى لحضرتک و لايليق لجنابک". (آثار قلم اعلی. ج ٢ ص ١٢٢) خلاصه مفاد آيات کريمه منقوله از اين مناجات به فارسى اين است: خدايا، نمى‌دانم ترا به چه ذکرى ياد کنم يا به کدام صفت بستايم يا چگونه ثنا گويم. اگر ترا به اسماء ياد کنم، مى‌بينم که جمله آنها آفريده تو و خائف از هيبت تست. و اگر به صفات بستايم، مى‌بينم که جميع آنها ساخته تو و در قبضه قدرت تست. مظاهر صفات را ياراى آن نيست که به‌باب مدينه ظهورت نزديک شوند تا‌چه‌رسد به‌اينکه به‌عرش عظمت که مقرّ استواى تست راه جويند. سوگند به عزّت تو ياد مى‌کنم که هر چيزى که بتوان جامه لفظ بدان پوشانيد آفريده تست و از همين رو شايسته درگاه تو نيست.**

**کسانيکه با معارف بهائى آشنا باشند مى‌دانند که بر طبق معتقدات اهل بهاء جهان هستى از حيث زمان بى‌آغاز و بى‌پايان است. "تا خدا بوده‌است بوده عباد" (٣) بنابراين نمى‌توان گفت که زمانى خدا بوده و خلقى نداشته‌است. اگر گفته شود که خدا اشياء را از عدم به وجود آورده‌است، منظور از آن عدم مطلق نيست، بلکه عدم اضافى است. البتّه ما در اين مقام بر آن نيستيم که اين مطلب را عنوان کنيم و در اثبات صحّت آن اقامه دليل و برهان نمائيم، زيرا که اين بحث را از موضوع خود خارج مى‌دانيم. (براى ورود در اين بحث به عنوان نمونه رجوع شود به مفاوضات عبدالبهاء فقره "لز" ص ١٣٦).**

**اما آنچه از اين مطلب مناسبت با اين مقام دارد اين است که در کلمات اولياى اسلام آمده‌است که : "کان‌الله و لم يکن معه من شىء" (٤) و مفاد اين قول شريف به فارسى اين است که روزگارى خدا بوده و خلقى نداشته‌است. قلم اعلی بر اهل عرفان منّت گذاشته و در تفسير اين کلام فرموده‌است که سلب اشياء را از ساحت خدا به قيد زمان نمى‌توان محدود ساخت. يعنى در تفسير آن بايد گفت که خدا بوده و هست و خواهد بود بى‌آنکه چيزى با او باشد. هيچ شيئى و امرى و صفتى و اسمى با ذات او مقارن نيست. و او بوده و هست و خواهد بود بى‌آنکه با اوصاف و شؤون و اسمائى که غير از ذات او و زائد بر ذات اوست همراه باشد، يا به عبارت ديگر، مفاد اين کلام حاکى از لزوم سلب اوصاف و نعوت و اسماء و هر چيزى که بتوان نام شىء بر آن اطلاق کرد، از خداى تعالی است.**

**قوله تعالی:**

**"نشهد ان لا اله الاّ هو. لم يزل کان و لم يکن معه من شىء و لايزال يکون بمثل ما قد کان" (از لوح سلطان ايران، کتاب مبين، ص ٧٠) مفاد آيه کريمه به فارسى چنين است: شهادت مى‌دهيم بر اينکه خدائى جز‌او‌نيست. از‌آغاز‌بى‌آغاز‌بوده‌است و‌بى‌آنکه چيزى با او باشد و تا پايان بى‌پايان، چنانکه بوده‌است، خواهد بود.**

**و قوله تعالی:**

**"بدان که لم يزل خلق بوده و لايزال خواهد بود. لا لاوّله بداية و لا لاخره نهاية. اسم الخالق بنفسه يطلب المخلوق و کذلک اسم الرّب يقتضى المربوب. و اينکه در کلمات قبل ذکر شده که کان الهاً و لا مألوه و رباً و لا مربوب. و امثال ذلک معنى آن در جميع احيان محقّق و اين همان کلمه‌اى است که مى‌فرمايد: کان‌الله و لم يکن معه من شىء و يکون بمثل ما قد کان. و هر ذى بصرى شهادت مى‌دهد که الان ربّ موجود و مربوب مفقود. يعنى آن ساحت مقدّس است از ماسوى و آنچه در رتبه ممکن ذکر مى‌شود محدود است به حدودات امکانيّه و حقّ مقدّس از آن. لم يزل بوده و نبوده با او احدى. نه اسم نه رسم نه وصف. و لايزال خواهد بود مقدّس از کلّ ما سويه". (مجموعه اقتدارات، ص ٧٢ \_ ٧٣) مفاد آيات عربى به فارسى چنين تواند بود: آغاز خلق را آغازى نيست و پايان آن را پايانى نه. اسم خالق خود خواستار مخلوق است و اسم ربّ اقتصاء مى‌کند که او را مربوبى باشد.**

**مبيّن آيات در توضيح اين حقيقت مقالی آورده و در بدو آن مقال ذکر مثال را در آنچه مربوط به خداى متعال باشد ناروا شمرده‌است. وليکن براى اينکه اين معنى دقيق را به اذهان افراد بشر که در قيد عالم امکانند نزديک سازد خود را به تشبيه و تمثيل مجبور ديده و معذور خوانده و آنگاه بيانى فرموده‌است که مفاد آن اين است:**

**"جميع خطوط و سطوح و اشکال در نقطه پنهان شده‌است بى‌آنکه نقطه را تعيّنى باشد يا اعداد را لايتناهى در احد فرو پيچيده‌است بى‌آنکه در خود آن تعدّدى بتوان يافت. به همين ترتيب همه صفات و اسماء در خداى تعالی، بى‌آنکه جدا از يکديگر يا جدا از ذات او باشد و وحدت او را از ميان ببرد، پنهان است و چون عالم خلق از او صادر شود اين اسماء و صفات پيدا مى‌آيد و به کائنات تعلّق مى‌گيرد تا آياتى از صنع خدا باشد و دلالت بر وجود او نمايد". (تفسير حديث "کنت کنزاً مخفياً ..." "مکاتيب عبدالبهاء، ج ٢، ص ٦ \_ ٧). توضيح آنکه "احد" را به فارسى يک مى‌گويند ولی چون "واحد" را نيز با همين لفظ مى‌رسانند، و "واحد" با "احد" در اصطلاح حکماء تفاوت دارد. از ترجمه لفظ احد به يک خوددارى شد.**

**خدا‌به ادراک‌در‌نمى‌آيد.**

**قصور انسان از وصول به ذات خدا.**

**از ديده‌ها پنهانست، خرد را به وى راهى نيست، او را چنانکه خود اوست نمى‌توان شناخت. يادى از او به دل نمى‌توان راه داد، نامى از او به زبان نمى‌توان آورد، پس اگر اولياى او ما را به ديدار او وعده داده‌اند يا به تدبّر در او فراخوانده‌اند، يا شناختن او را اساس ايمان شمرده‌اند، يا ذکر او را آرام دل و جان ناميده‌اند و نام او را ورد زبان ساخته‌اند، بايد ديد اين سخنان را به چه معنى آورده و از تأکيد در باره آنها چه قصدى داشته‌اند.**

**شرح اين مطلب به جاى خود خواهد آمد. آنچه بايد گفت همين است که نه‌تنها عامّه مردم بلکه خواص اولياى حقّ از معرفت او قاصرند و هرچه در اين راه بى‌پايان بيشتر گام بر مى‌دارند بر حيرت مى‌افزايند. از اين رو معرفت حقّ را برتر از قدرت خلق مى‌بينند و بر کسانى که خود را به شناخت خدا توانا مى‌بينند طعنه مى‌زنند و همين ادّعا را دليل بر ناتوانى و بى‌مايگى آنان مى‌گيرند و يا لااقلّ از جسارتشان به تعجّب در مى‌آيند. و چون عرفان او را ميسّر نشمارند ذکر و وصف او را نيز روا نمى‌دارند. در ادراک او فرو مى‌مانند و ثناى او را ترک ثنا مى‌خوانند.**

 **جمله ادراکات بر خرهاى لنگ**

**حقّ سوار باد پران چون خدنگ**

 **خود ثنا گفتن ز من ترک ثناست**

**کان دليل هستى و هستى خطاست**

**در آثار قلم اعلی در اين باره تأکيدى بسزا رفته‌است تا آنجا که اگر بگوئيم هيچ کتابى يا سوره‌اى يا لوحى خالی از ذکر اين معنى يا بعضى از لوازم و نتايج آن نيست، نبايد حمل بر اغراق شود. جمال ابهى نه‌تنها خود با تقرير اين معنى و اصرار در باره آن بر لوح و قلم منّت گذاشته، بلکه از آثار گذشتگان نيز بارها در تأييد اين حقيقت شاهد آورده و صدق اين قول را بر طبق آراء و عقايد ساير ملل و نحل و اقوام و اديان اثبات فرموده‌است، چنانکه نقل رواياتى از اين قبيل در اين آيات مبارکه قليل نيست:**

**"لا تدرکه الابصار و هو يدرک الابصار و هو اللّطيف الخبير" "و لا يحيطون بشىء من علمه" "يحذّرکم الله نفسه" "ما عرفناک حقّ معرفتک" "السّبيل مسدود و الطّلب مردود".**

**امّا آياتى از آثار قلم اعلی که در آنها به تصريح يا به تلويح خدا را لايدرک و لايعرف و لايذکر و لايوصف ناميده‌اند به حدّى است که استشهاد به جمله آنها ميسّر نيست و ناگزير در اينجا به ذکر چند نمونه اکتفاء مى‌شود تا معلوم گردد که آنچه گفته شد مطابق آثار مبارکه و مستفاد از آيات الهيّه است. قوله تعالی:**

**"متعالی است از وصف هر واصفى و ادراک هر مدرکى. لم يزل در ذات خود غيب بوده و هست و لايزال به کينونت خود مستور از ابصار و انظار خواهد بود. لا تدرکه الابصار و هو يدرک الابصار و هواللّطيف الخبير". (کتاب ايقان، ص ٧٣) مفاد آيه منقوله از "قرآن مجيد" در ختام کلام به فارسى اين است: ديدگان او را در نمى‌يابند و او ديدگان را در مى‌يابد و قوله تعالی:**

**"فسبحان‌الله من ان يعرف بعرفان احدٍ او ان يرجع اليه امثال نفس". (لوح سلمان، مجموعه چاپ مصر، ص ١٤٤) مفاد آيه مبارکه به فارسى اين است: خدا بزرگتر از آن است که به عرفان احدى شناخته شود يا امثالی‌که‌کسى‌مى‌آورد‌به‌سوى او باز گردد.**

**و قوله تعالی:**

**"احدى به سموات ذکرش کما هو ينبغى ارتقاء نجسته و نفسى به معارج وصفش علی ما هو عليه عروج ننموده ... چه مقدار مرتفع است شؤونات قدرت بالغه او که جميع آنچه خلق شده از اوّل لا اوّل الی آخر لا آخر از عرفان ادنى آيه آن عاجز و قاصر خواهد بود. هياکل‌اسماء‌لب‌تشنه‌در‌وادى طلب سرگردان و‌مظاهر صفات در طور‌تقديس "ربّ ارنى" بر‌لسان. (مجموعه چاپ مصر، ص ٣٠٧).**

**و قوله تعالی:**

**"اگر جميع صاحبان عقول و افئده اراده معرفت پست‌ترين خلق او را، علی ما هو عليه نمايند، جميع خود را قاصر و عاجز مشاهده نمايند. تا چه رسد به معرفت آن آفتاب عزّ حقيقت و آن ذات غيب لايدرک ... متعارجان سماء قرب عرفانش جز به سرمنزل حيرت نرسيده‌اند و قاصدان حرم قرب و وصالش جز به وادى عجز و حسرت قدم نگذارده‌اند ... اگر بگويم به بصر درآئى، بصر خود را نبيند چگونه ترا بينيد؟ و اگر بگويم به قلب ادراک شوى، قلب عارف به مقامات تجلّى در خود نشده، چگونه ترا عارف شود ... اگرچه لم يزل ابواب فضل و وصل و لقايت بر وجه ممکنات مفتوح و تجلّيات انوار جمال بى مثالت بر عرش ظهور، از مشهود و مفقود مستوى، مع ظهور اين فضل اعظم و عنايت اتمّ اقوم شهادت مى‍دهم که ساحت جلال قدست از عرفان غير مقدّس بوده و بساط جلال انست از ادراک ماسوى منزّه خواهد بود ... چه قدر از هياکل عزّ احديّه که در بيداى هجر و فراقت جان باخته‍اند و چه مقدار از ارواح قدس صمديّه که در صحراى شهود مبهوت گشته. بسا عشّاق با کمال طلب و اشتياق از شعله ملتهبه نار فراق محترق شده و چه بسيار از احرار که به رجاى وصالت جان داده‍اند. نه ناله و حنين عاشقين به ساحت قدست رسد ونه صيحه و ندبه قاصدين و مشتاقين به مقام قربت درآيد".(مجموعه چاپ مصر، ص ٣٠٧)**

**و قوله تعالی:**

**"چه قدر غنى و مستغنى بوده ذات منزّهش از عرفان ممکنات و چه مقدار عالی و متعالی خواهد بود از ذکر سکّان ارضين و سموات". (مجموعه چاپ مصر، ص ٣٠٩ و ٣١١).**

**و قوله تعالی:**

**"قل لن يعرف فضل الله علی ما هو عليه و کيف نفسه المهيمن القيّوم". (سوره هيکل، کتاب مبين، ص ١٨) مفاد آيه کريمه به فارسى چنين است: بگو فضل خدا را چنانکه هست نمى‍توان شناخت تا چه رسد به نفس مهيمن و قيّوم او.**

**و قوله تعالی:**

**"من ادّعى عرفان ذاته هو من اجهل النّاس يکذّبه کلّ الذّرات و يشهد بهذا لسانى الصّادق الامين". (سوره هيکل، کتاب مبين، ص ٢٦) مفاد آيه کريمه به فارسى چنين است: هرکه ادّعاى عرفان ذات او را نمايد از جاهل‌ترين مردمان است. همه ذرات عالم او را تکذيب مى‌کنند و لسان صادق امين من گواه اين معنى است.**

**و قوله تعالی:**

**"تعالی الرّحمن من ان يرتقى الی ادراک کنه افئدة اهل العرفان او يصعد الی معرفة ذاته ادراک من فى الاکوان. هو المقدّس عن عرفان دونه و المنزّه عن ادراک ما سواه. انّه کان فى ازل الازال عن العالمين غنياً". (لوح سلطان، کتاب مبين، ص ٧٠) مفاد بيان مبارک به فارسى چنين است: خدا برتر از آن است که افئده اهل عرفان به ادراک کنه او ارتقاء جويد يا ادراک جهانيان به معرفت ذات او فرا رسد. از عرفان غير خود مقدّس است. از ادراک ماسواى خود منزّه است و از آغاز بى‌آغاز از هر آنچه در جهان است بى‌نياز است.**

**و قوله تعالی:**

**"نشناخته او را احدى و به کنه او راه نيافته نفسى. کلّ عرفاء در وادى معرفتش سرگردان و کلّ اولياء در ادراک ذاتش حيران. منزّه است از ادراک هر مدرکى و متعالی است از عرفان هر عارفى. السّبيل مسدود و الطّلب مردود. دليله آياته و وجوده اثباته. اين است که عاشقان روى جانان گفته‌اند: يا من دلّ علی ذاته بذاته و تنزّه عن مجانسة مخلوقاته. عدم صرف کجا تواند در ميدان قدم اسب دواند و سايه فانى کجا به خورشيد باقى رسد؟". (هفت وادى، آثار قلم اعلی، ج ٣، ص ١١٥).**

**و قوله تعالی:**

**"قد اقرّ العارفون بالعجز عن الورود علی ميادين قدس عرفانه و اعترف المخلصون بالتّقصير عن الارتقاء الی سماء ذکره و ثنائه. و انّه لهوالمهيمن علی کلّ شىء و انّه لهوالعزيز الکريم". (لوح حجّ شيراز، رحيق مختوم، ج ٢، ص ٨٢٩ \_ ٨٣٠) مفاد آياد کريمه به فارسى چنين است: عارفان اقرار کرده‌اند که از ورود به ميادين قدس عرفان او ناتوانند و مخلصان معترف شده‌اند که از فرا رفتن به آسمان ذکر و ثناى او در مانده‌اند. اوست مهيمن بر هر چيز و اوست عزيز و کريم.**

**و قوله تعالی:**

**"ثمّ اعلم بانّ مادونه لن يبلغ اليه و ما سواه معدوم لديه و انّه لهو المقتدر العزيز المحبوب ... و لن يقترن بعرفان خلقه ان انتم تعرفون". (از مجموعه الواح نسخه خطّى صفحات ٩٨ \_ ٩٩ به نقل در مجموعه مستخرجات آيات در باره الوهيّت، تدوين لجنه استخراج آيات). مفاد آيات کريمه به فارسى: پس بدان که مادون او به وى نخواهد رسيد و ماسواى او در نزد او معدوم است و اوست مقتدر و عزيز و محبوب ... و هرگز با عرفان خلق خود مقرون نخواهد شد.**

**و قوله تعالی:**

**"قرار نفرمودى براى احدى طريقى براى معرفت خود جز عجز بحت و مقرّر نداشتى براى نفسى مفرّى جز نيستى بات. الهى قصرت الالسن عن بلوغ ثنائک و عجزت العقول عن ادراک کنه جمالک". (صفحات ٢٧٩ \_ ٢٨٠ کتاب خطّى شماره ١٣ به نقل در صفحه ٣٥ نسخه ماشينى مجموعه مستخرجات آيات در باره الوهيّت، تدوين لجنه استخراج آيات)**

**و قوله تعالی:**

**"ما للمفقود ان يذکر من اظهر الوجود بکلمةٍ من عنده ... لا يذکر بالاذکار. لم يزل کان مقدّساً عن ادراک خلقه و منزّهاً عن عرفان عباده". (لوح اشراقات، مجموعه اشراقات، ص ٦٢ \_ ٦٣)**

**و قوله تعالی:**

**"قد تحيّر کلّ ذى علم فى عرفانک و کلّ ذى حکمة فى ادراک آيات عظمتک علی شأن اعترف الکلّ بالقصور عن العرفان و بالعجز عن الصّعود الی سماء فيها تجلّت شمس من شموس مظاهر علمک و مشارق حکمتک ما لاحد و ذکر هذالمقام الاعلی و المقرّ الاسنى الّذى جعلته فوق عرفان خلقک و شهادات عبادک. لم يزل کان مستوراً عن الادراک و العلوم و مختوماً بختام اسمک القيّوم". (آثار قلم اعلی، ج ٢، ص ١٢٦) مفاد آيات کريمه به فارسى چنين است: هر عالمى در شناسائى تو و هر حکيمى در ادراک آيات بزرگوارى تو حيران است، تا آنجا که همه‌کس به قصور از عرفان اعتراف دارد و خود را از صعود به آسمانى که در آن يکى از شموس مظاهر علم و حکمت در تجلّى است، ناتوان مى‌بيند. کس را چه مى‌رسد که به ذکر اين مقام اعلی که فوق معرفت خلق و شهادت مردم است پردازد؟ اين مقام را پيوسته از علم و ادراک پنهان داشته و مهر اسم قيّوم خود را به آن زده‌اى.**

**و قوله تعالی:**

**"سبحانک من ان تصعد الی سماء قربک اذکار المقرّبين او ان تصل الی فناء بابک طيور افئدة المخلصين". (صلوة کبير، ادعيه محبوب، ص ٧٦) مفاد آيه کريمه به فارسى چنين است: برتر از آنى که اذکار مقرّبين به آسمان قرب تو فرا رود يا مرغان دلهاى مخلصين به آستان درت فرا رسد.**

**و قوله تعالی:**

**"سبحانک عن ذکرى و ذکر دونى و وصفى و وصف من فى السّموات و الارضين". (صلوة وسطى، ادعيه محبوب، ص ٨٢) مفاد آيه کريمه به فارسى چنين است: برتر از آنى که من يا کسى جز من ياد تو کند و هرکه در آسمان‌ها و زمين‌هاست، ترا بستايد.**

**و قوله تعالی:**

**"حمد حامدين و ثناء مثنّين محدود است به حدود بشر، و از منظر اکبر تا مقام بشر راهى بى‌پايان. شؤونات عبد کجا و مقامى که مقدّس از تقديس و تنزيه است کجا؟ ... از قبل گفته‌اند: السّبيل مسدود و الطّريق مردود". (بيان ديگرى از يکى از احاديث اسلامى که اصل آن نيز به کرّات در الواح و آيات مورد استشهاد است و آن اين است: "السّبيل مسدود و الطّلب مردود" (٦).**

**و قوله تعالی:**

**"فى الحقيقة حقّ جلّ جلاله و عمّ نواله را ثنا و ذکر گفتن لايق نبوده و نيست. چه که راه آن خلوت مسدود است و طريق آن سرّ و سرّ سرّ ممنوع. انجمن شهود کجا و خلوتخانه غيب کجا؟ کو طريق و کو راه؟ از قلم ذکر قدم نمودن مثل ذکر نمله است حضرت مقصود را، و از لسان محبوب امکان را ثنا گفتن به مثابه دلالت ذرّه است خورشيد را، يا قطره است بحر را ... هم تو دانى که غيب از وصف اهل شهود مقّدس و منزّه و مبرّاست. و چون نزد صاحبان بصر و اهل منظر اکبر اين فقره واضح و مبرهن شد، چاره جز تولاّى به اولياى او نبوده و نيست". ( از لوح آقا ميرزا آقا افنان، صفحه ٣٨٥ سواد عکسى متعلّق به محفظه آثار به نقل لجنه استخراج آيات در صفحه ٩٢ نسخه ماشينى مجموعه مستخرجات آيات راجع به الوهيّت).**

**و قوله تعالی:**

**"حمد موجودات به او نرسد و شکر ممکنات به ساحت اقدسش راه نيابد. بيچون به چند و چون معروف نگردد. عرفان از وصفش عاجز و اهل دانش و بينش به تقصير معترف ...". (صفحه ١٨٧ کتاب خطّى شماره ٨ به نقل لجنه استخراج آيات در صفحه ٩٢ نسخه ماشين شده مجموعه مستخرجات در باره الوهيت).**

**دلائل قصور ادراک**

**اگرچه اين مطلب، يعنى ناتوانى انسان از شناخت يزدان، در نزد اهل عرفان احتياج به دليل و برهان ندارد، حضرت عبدالبهاء در ايضاح آن قائل به تفصيل شده و اقامه دلائل فرموده و قرائن و شواهد آورده‌اند که جمله آنها را به خوش ترين بيان در خطابات ومکاتيب و مفاوضات آن حضرت مى‌توان يافت. و در اين مقام رؤس مطالب اين آثار فهرست‌وار ذکر مى‌شود و در تأييد بعضى از آنها به فقراتى از آثار قلم اعلی نيز استشهاد مى‌رود:**

**١ \_ ادراک مستلزم اين است که شخصى که ادراک مى کند بر شيئى که ادراک مى‌شود احاطه يابد، به عبارت ديگر، چيزى که ادراک آن منظور ماست در ظرف ذهن ما بگنجد. تا چنين احاطه‌اى بر شىء حاصل نشود، ادراک ما از آن شىء مقدور نيست يا ناقص و نسبى است، يعنى متناسب با طرز ادراک ناقص ما و ظرفيّت ذهن محدود ماست.**

**و چون چنين باشد بايد معترف بود که خدا را ادراک نمى‌توان نمود، زيرا که ادراک خدا مستلزم احاطه بر اوست، و احاطه بر خدا ممکن نيست، مگر اينکه تصوّرى از معنى محدود و ناقصى متناسب با فکر خود حاصل کنيم و نام چنين تصّورى را ادراک خدا گذاريم. ناگفته پيداست که معنى محدود و‌ناقص و نسبى را نمى‌توان‌منطبق‌بر‌ذات‌خدا و صفات او که عين ذات اوست دانست.**

**٢ \_ خدا را خالق خود مى‌دانيم، و خود را مخلوق او مى‌شماريم. هر خالقى به مخلوق خود علم دارد، و چنين علمى علم فعلی است، يعنى علمى است که موجب احداث معلوم مى‌شود، و وجود شىء معلوم فرع چنين علمى است. امّا مخلوق خالق خود را نمى‌تواند شناخت، زيرا که مخلوق بودن او بدين معنى است که از خالق خود صادر شده و با همين صدور در ميان آن دو جدائى افتاده‌است، و از همين رو راه يافتن مخلوق به خالق ممکن نيست. مگر اينکه مخلوق را امکان ارتقاء به خالق و اتّحاد با او حاصل آيد، مخلوق به خالق باز گردد، در ذات او فنا شود وجدائى از ميان آن دو بر خيزد. و اين امر چنانکه در جاى خود گفته خواهد شد، به اعتقاد اهل بهاء جز براى مظاهر امر الهى، آنهم در مقام توحيد، ميسّر نيست. هيچ نقشى نقّاش خود را نمى تواند شناخت و هيچ صنعى به صانع خود راه نمى‌تواند يافت.**

**قوله تعالی:**

**"نشناخته‌است او را هيچ شىء حقّ شناختن او، و وصف ننموده او را احدى حقّ وصف او. زيرا که کلّ آنچه مشهود گشته نيست مگر به حرفى از کلمه امر او که فرا گرفته هويّات امکان را ... پس آنچه مخلوق گشته به نغمه‌اى از نغمات او چگونه متصاعد شود به سوى سموات ازليّت او". (نقل از يکى از مجموعه‌هاى خطّى صفحات ٦٣٣ \_ ٦٣٤ منقول در مجموعه آيات مستخرجه در باره الوهيّت، تدوين لجنه استخراج آيات، ص ٢٦).**

**٣ \_ هر شىء که در رتبه مادون باشد از ادراک رتبه مافوق قاصر است، زيرا که رتبه مافوق چون خصائص رتبه مافوق را در خويشتن دارد با اين رتبه بيگانه نيست. وليکن رتبه مادون فاقد خصوصيّت رتبه مافوق است. اين رتبه را چنانکه در خور اوست نمى‌توان شناخت. فى المثل حيوان علاوه بر خصائصى که متعلّق به حيات حيوانى است حيات نباتى نيز دارد، و احوال و آثارى را که از چنين حياتى ظاهر مى‌شود از قبيل تغذّى و تنفّس و امثال آنها در وجود خود مى‌تواند يافت. وليکن نبات، مادام که در رتبه حيوانى است، به قوّه ناطقه راه نمى‌تواند يافت و آثار آن را که وصول از مقدّمات به نتائج و کشف مجهولات از معلومات است نمى‌تواند شناخت. البته چون در عالم خلق چنين باشد و رتبه پائين‌تر را ادراک رتبه بالاتر حاصل نشود، در بين خلق و حقّ به طريق اولی چنين خواهد بود، و ادراک انسان که امر اضافى امکانى است، به خداى واجب مطلق نخواهد رسيد.**

**٤ \_ ذات هيچ شىء را نمى‌توان شناخت، و به همين سبب تعريف هيچ‌کدام از اشياء به حدّ تامّ امکان‌پذير نيست. از اشياء فقط صفاتى را که از آنها پديد مى‌آيد و به علم ما عرضه مى‌شود و بر قواى مدرکه ما اثر مى‌گذارد، ادراک مى‌کنيم. ذوات آنها هميشه از ما جدا مى‌ماند و جزء مجهولات به شمار مى‌رود. مگر اينکه ادراک شىء از جانب ما به صورتى در آيد که ذات او به ذات ما منقلب گردد، مغايرت از ميان آن دو برخيزد و اتّحاد عالم و معلوم حاصل شود.**

**حال که به ذات هيچ مخلوقى نمى‌توان راه يافت ذات خدا به طريق اولی خارج از حدود علم ما خواهد بود، با اين تفاوت که در ميان اشياء ديگر علم به صفات، با وجود جهل به ذات، امکان دارد. اما چون صفات خدا عين ذات اوست، جهل به ذات او موجب جهل به صفات نيز مى‌شود. يعنى چون به ذات او نتوان راه يافت. صفات او را نيز نمى‌توان شناخت.**

**٥ \_ خدا غيب مطلق است و انسان در عالم شهود قرار دارد. خدا براى اينکه شناخته شود بايد از مکمن غيب بدر آيد و در عالم شهادت جلوه کند، و اگر چنين امرى امکان نپذيرد شناخت خدا نيز ممکن نمى‌آيد. زيرا که تا پنهان از ديده‌ها و انديشه‌هاست، ناديده وناشناخته است، و چون شناخته شود ديگر نام خداى پنهان بر او نمى‌توان نهاد.**

**قوله تعالی:**

**"اسم غيب صادق مادامى که مشهود نيست. در اين صورت ظاهر نه تا معروف گردد. و بعد از شهود اسم غيب موجود نه تا معلوم شود. لذا غيب لايعرف بوده و خواهد بود. طوبى از براى نفسى که در اين کلمه تامّه محکمه الهيّه تفکّر نمايد و به گوهر مقصود که در آن کنز مودوع است فائز شود. و اگر نفسى ادّعاى عرفان غيب، من حيث هو غيب نمايد. کاذب بوده و خواهد بود. آن جمال قدم اعظم از آن است که به دون خود معروف گردد، و عالی‌تر از آن است که به دون ذات مقدّس خود موصوف شود". (صفحه ٦٠٦ \_ ٢١٦٩ فتوکپى محفظه آثار منقول در صفحه ٩٤ نسخه ماشين شده مجموعه مستخرجات آيات راجع به الوهيّت).**

**خداپرستى و بت‌پرستى**

**چون خدا را نتوان شناخت، يعنى او را نتوان به حدود ادراک قاصر خود محدود ساخت، آنچه به نام خدا در دل جاى دهيم و عرفان او را ادّعا کنيم، معنى محدودى است که نشان از خلق دارد. خدائى است که انسان به قوّت وهم خود ساخته و در کارگاه ضمير خويش پرداخته‌است. بجاى اينکه خالق او باشد مخلوق اوست. پرستيدن او بدين معنى است که مصنوع خود را معبود خود شماريم. و چون در اين مقام جاى گيريم چگونه بر بت‌پرستان طعنه زنيم! مگر اينان چه مى‌کنند؟ چيزى را مى‌پرستند که به صنعت خود مى‌سازند. با اين تفاوت که آنچه بت‌پرستان مى‌تراشند و نام معبود بر آن مى‌گذارند، لااقلّ وجود محسوس دارد و آنچه خداپرستان مى سازند و خداى خود مى‌خوانند موهوم محض است!**

**(جميع آنچه در اثبات قصور انسان از شناخت يزدان گفته شد، مأخوذ از آثار حضرت عبدالبهاء در تبيين آيات نازله از قلم اعلی است. (رجوع شود به مفاوضات عبدالبهاء، فقره "لز" ص ١١٠ \_ ١١١ و خطابات عبدالبهاء، ج ١، ص ٤ \_ ٦ و ص ٦٥٧ و ص ٢٦ \_ ٢٧ و ص ٩٠ \_ ٩١ و خطابات عبدالبهاء، ج ٢ ص ٤٩ \_ ٥٠ و ص ١٢٩ \_ ١٣١ و ص ٢٨٠ \_ ٢٨٢ و مکاتيب عبدالبهاء ج ١، ص ١٣٣ \_ ١٣٦ و مکاتيب عبدالبهاء، ج ٣ ، ص ٢٢٩ \_ ٢٣٠ و ص ٣٨٠ \_ ٣٨٤ و ص ٤٨١ \_ ٤٨٢).**

**قوله تعالی:**

**"آنچه را مخلوق در منتهى مراتب عرفان خود ادراک نمايد، اين ادراک در مخلوق وهمى است که بانفسهم لانفسهم احداث شده. فتعالی من ان يعرف القدم بالحدوث".‌**

**(صفحه ٦٠٦\_ ٢١٦٩ سواد‌عکسى متعلّق به‌محفظه‌آثار،‌ص ٩٤ نسخه‌تايپ‌شده مجموعه مستخرجات آيات راجع به الوهيّت، تدوين لجنه استخراج آيات).**

**ص ٣٠٧**

 **﴿ هو الباهی البهيّ الابهی ﴾**

 **حمد مقدّس از عرفان ممکنات و منزّه از ادراک مدرکات مليک عزّ بی مثاليرا سزاست که لم يزل مقدّس از ذکر دون خود بوده و لا يزال متعالی از وصف ما سوی خواهد بود \* احدی بسماوات ذکرش کما هو ينبغی ارتقا نجسته \* و نفسی بمعارج وصفش علی ما هو عليه عروج ننموده \* و از هر شأنی از شئونات عزّ أحديّتش تجلّيات قدس لانهايه مشهود گشته \* و از هر ظهوری از ظهورات عزّ قدرتش انوار لابدايه ملحوظ آمده \* چه بلند است بدايع ظهورات عزّ سلطنت او که جميع انچه در آسمانها و زمين است نزد أدنی تجلّي آن معدوم صرف گشته \* و چه مقدار مرتفع است شئونات قدرت بالغه او که جميع انچه خلق شده از أوّل لا أوّل الی آخر لا آخر از عرفان ادنی آيه آن عاجز و قاصر بوده و خواهد بود \* هياکل اسماء لب تشنه در وادی طلب سرگردان \* و مظاهر صفات در طور تقديس ربّ أرِنی بر لسان \* مَوْجی از طمطام رحمت بی زوالش جميع ممکناترا بطراز عزّ هستی مزيّن نموده \* و نفحه از نفحات رضوان بی مثالش تمام موجوداترا بخلعت عزّ قدسی مکرّم داشته \* و برشحه مطفحه از قمقام بحر مشيّت سلطان أحديّتش خلق لا نهايه بما لانهايه را از عدم محض بعرصه وجود آورده لم يزل بدايع جودشرا تعطيل اخذ ننموده و لا يزال ظهورات فيض فضلش را وقوف نديده \* از أوّل لا أوّل خلق فرموده و الی آخر لا آخر خلق خواهد فرمود \* و در هر دوری از أدوار و کوری از اکوار از تجلّيات ظهورات فطرتهای بديع خود خلق را جديد فرموده تا جميع انچه در سماوات و أرضينند چه از آيات عزّ آفاقيه و چه از ظهورات قدس انفسيّه از باده رحمت خمخانه عزّ احديتش محروم نمانند \* و از رشحات فيوضات سحاب مکرمتش مأيوس نگردند \* چه قدر محيط است بدايع فضل بی منتهايش که جميع آفرينش را احاطه نموده بر مقاميکه ذرّه در ملک مشهود نه مگر انکه حاکی است از ظهورات عزّ أحديَّت او و ناطق است بثنای نفس او و مدلّ است بر أنوار شمس وحدت او \* و بشأنی صنع خود را جامع و کامل خلق فرموده که اگر جميع صاحبان عقول و أفئده اراده معرفت پست ترين خلق او را علی ما هو عليه نمايند جميع خود را قاصر و عاجز مشاهده نمايند تا چه رسد بمعرفت آن آفتاب عزّ حقيقت و آن ذات غيب لا يُدْرک \* عرفان عرفاء و بلوغ بلغاء و وصف فصحاء جميع بخلق او راجع بوده و خواهد بود صد هزار موسی در طور طلب بندای لَنْ ترانی منصعق \* و صد هزار روح القدس در سماء قرب از اصغاء کلمه لَنْ تَعْرفَنی مضطرب \* لم يزل بعلوّ تقديس و تنزيه در مکمن ذات مقدّس خود بوده و لا يزال بسموّ تمنيع و ترفيع در مخزن کينونت خود خواهد بود \* متعارجان سماء قرب عرفانش جز بسر منزل حيرت نرسيده‌اند \* و قاصدان حرم قرب و وصالش جز بوادی عجز و حسرت قدم نگذارده‌اند چه قدر متحيّر است اين ذرّه لا شئ از تعمّق در غمرات لجّه قدس عرفان تو \* و چه مقدار عاجز است از تفکّر در قدرت مستودعه در ظهورات صنع تو اگر بگويم ببصر در ائی بصر خود را نبيند چگونه تو را بيند \* و اگر گويم بقلب ادراک شوی قلب عارف بمقامات تجلّی در خود نشده چگونه تو را عارف شود \* اگر گويم معروفی تو مقدّس از عرفان موجودات بوده \* و اگر بگويم غير معروفی تو مشهودتر از آنی که مستور و غير معروف مانی \* اگر چه لم يزل أبواب فضل و وصل و لقايت بر وجه ممکنات مفتوح \* و تجلّيات أنوار جمال بيمثالت بر اعراش وجود از مشهود و مفقود مستوی \* مع ظهور اين فضل أعظم و عنايت اتمّ أقوم شهادت ميدهم که ساحت جلال قدست از عرفان غير مقدّس بوده \* و بساط اجلال أُنْست از ادراک ما سوی منزّه خواهد بود \* بکينونت خود معروفی و بذاتيّت خود موصوف \* و چه قدر ازهياکل عزّ أحديّه که در بيداء هجر و فراقت جان باخته‌اند \* و چه مقدار از ارواح قدس صمديّه که در صحرای شهود مبهوت گشته‌اند \* بسا عشاق با کمال طلب و اشتياق از شعله ملتهبه نار فراق محترق شده \* و چه بسيار از احرار که برجای وصالت جان داده‌اند \* نه ناله و حنين عاشقين بساحت قدست رسد \* و نه صيحه و ندبه قاصدين و مشتاقين بمقام قربت در آيد \* و چون ابواب عرفان و وصول بان ذات قِدَم مسدود و ممنوع شد محض جود و فضل در هر عهد و عصر آفتاب عنايت خود را از مشرق جود و کرم بر همه اشياء مستشرق فرموده \* و انجمال عزّ أحديّه را از ما بين بريّه خود منتخب نمود و بخلعت تخصيص مخصوص فرموده لأجل رسالت تا هدايت فرمايد تمام موجودات را بسلسال کوثر بی زوال و تسنيم قدس بی مثال تا جميع ذرّات أشياء از کدورات غفلت و هوا پاک و مقدّس شده بجبروت عزّ لقاء که مقام قدس بقاست در آيند اوست مرآت أوّليّه و طراز قدميّه و جلوه غيبيّه و کلمه تامّه و تمام ظهور و بطون سلطان أحديّه \* و جميع خلق خود را باطاعت او که عين اطاعة اللّه است مأمور فرموده \* تموّجات أبحر اسميّه از اراده‌اش ظاهر و ظهورات يمايم صفتيّه از امرش باهر و عرفان موجودات و وصف ممکنات از أوّل لا أوّل الی آخر لا آخر راجع به اين مقام بوده و احدی را از اين مقام بلند اعلی که مقام عرفان و لقای آن شمس أحديّت و آفتاب حقيقت است تجاوز و ارتقا ممکن نه \* چه که وصول بغيب لا يُدْرَک بالبديهه محال و ممتنع بوده \* پس تموّجات ان بحر باطن در ظاهر اينظهور سبحانی مشهود \* و اشراقات آن شمس غيب از افق اينطلوع قدس صمدانی من غير اشاره طالع و ملحوظ \* و اين کينونات مشرقه از صبح احديّه را بحجّتی ظاهر فرموده که دون آنکينونات مشرقه مرسله از اتيان بمثل آن عاجز و قاصر بوده‌اند تا احدی را مجال اعراض و اعتراض نماند \* چه که من دون حجّت واضحه و برهان لائحه حجّت الهی و برهان عزّ صمدانی بر هياکل انسانی تمام نبوده و نخواهد بود \* و لکن تخصيص آنحجّت بآيات منزله و يا اشارات ظاهره و يا دون آن منوط و مشروط باراده آن سلطان مشيّت بوده و خواهد بود و منوط و معلّق باراده دون او نبوده \***

**حال ای طالبان هوای قرب قدس صمدانی بطلب تمام و جهد و سعی کامل از سلطان جود و مليک شهود مسألت نموده که شايد از طماطم يمايم جود و فضل خود تشنگان را از سلسبيل بيزوال و تسنيم بی مثال خود محروم نفرمايد \* چه که جميع مقامات ما لا نهايه عرفان و منتهی ثمره وجود انسان وصول و بلوغ باين رتبه بلند أعلی و مقام ارجمند أبهی بوده \* جهدی بايد تا از لا و مظاهر آن که اليوم عالم را احاطه نموده فارغ شده به اصل شجره مرتفعه مبارکه الّا فائز شويد که اينست تمام رستگاری و اصل آن و حقيقت فوز و مبدأ و منتهای آن \* و ديگر انکه بايد آن آفتاب وحدت و سلطان حقيقت را از ظهورات بوارق أنوار مستشرقه از ان کينونت احديّه بشناسند و عارف شوند چه که آن ذات أوّليّه بنفس خود قائم و معروف بوده و حجّت او هم از نفس او ظاهر و لائح خواهد بود \***

**دليل بر ظهور شمس همان انوار شمس است که از نفس خود شمس لائح و مشرق و مضیء است \* و هم چنين کلّ عباد بنفسه مأمور بعرفان آن شمس احديّه بوده‌اند ديگر در اين مقام ردّ و اعراض و يا توجّه و اقبال عباد برای احدی دليل و حجّت نبوده و نخواهد بود. باری ای مؤمن باللّه در هر ظهوری ناظر بخود أمر و ظهورات ظاهره من عند او بوده تا از صراط إلهی نلغزی \* مثلا ملاحظه در انسان نما که اگر او را بخود او عارف شوی در هر قميص که او را ملاحظه نمائی مي‌شناسی و لکن اگر نظر بدون او از لباس و قميص داشته باشی هر آن و يوميکه قميص تجديد شود از عرفان او محتجب و ممنوع مانی \* پس نظر را از تحديدات ملکيّه و شئونات آفاقيّه و ظهورات اسمائيّه بر داشته و به أصل ظهور ناظر باشيد که مبادا در حين ظهور از أصل شجره محتجب مانيد و جميع أعمال و أفعال شما عاطل و باطل شود و از اثبات بنفی راجع شويد و شاعر بآن نباشيد \* و نعوذ باللّه عن ذلک فلتراقبن يا ملأ البيان لِتَعْرَفوا الظّهورَ بنفسه و بما يظهر من عنده لا بما دونه لأنّ دونه لن يغنيکم و لو يکون کلّ من فی السّموات و الأرض و هذا خير النّصح منّی عليکم ان أنتم تقبلون .**

**باری بصر سِرّ و شهاده را از توجّه ما سوی اللّه پاک و مقدّس نموده تا بجمال او در هر ظهور فائز شويد و بلقای او که عين لقاء اللّه است مرزوق گرديد و اين است قول حقيکه سبقت نگرفته او را قولی و از عقب در نيايد او را باطلی \* لم يزل در مشکاة کلمات چون سراج منير ربّاني روشن و مضیء بوده و خواهد بود \* چه نيکوست حال نفسيکه بنفس خود بانوار اين ضياء قدس صمدانی منير گردد \* فهنيئاً للعارفين \***

**در عرف عاشقين و عارفين بتوحيد شهودی تعبير شده چنانچه حكايت كنند كه عارفی بديده صافی در عوالم ملك و ملكوت نظر ميكرد و از گورستانی گذر مينمود سائلی پرسيد كه چه ميكنی گفت غير آنچه مردم ميكنند زيرا مردم خدا را جويند و نيابند و من غير خدا را جويم و نيابم و يا آن ميل و محبّت از مقام تفصيل بجمع است و آن مشاهده و محبّت عاشقين و مجتذبين است جمال آن ذات احديّت و معشوق حقيقت را لكن منزّه از غبار تيره وسائل و وسائط و مبرّا از كدورت مجالی و مرايا و سالكين در اينمقام از كثرات وجود بواحد حقيقی ناظر گردند.**